

رو عشت از مهر جنبی نخله او از را	صاف طینت کی تواند کرد پنهان را ز را
خوب میداند نیاز ما زبان ناز را	سوی غایب آمدن باشد خود بالند
چون بست آرد کسی ن ساقی طناب را	باده اش چون رنگ می از نشسته بود
بس که افق زدم جو کرد از بال خود پرواز را	دام ز بر خاک پنهان شد چه رنگهای میان
چون فی ترکس بدل ارم کرد رو باز را	بسکه شد بیماری من مانع فریاد من
میکند منت عبا بر ما آب تشبیه را	کرد باد وادی من شعله جو آراست
من بچون رنگ کل جو امانده ام بود	بال خود را عجب کن بلبل بگردم کی
شوخا قضا شد خط ساعی تیراز را	رشته پیوند رو خاست از هم نسلد

تا تو انم انجمنان سوت که خون طلوع
و سعه برود نکرد و ناخن شنباز را

عنه موج ترا بست سینه مستی ما	شاه با ده ایجاد بود مستی ما
شده حلوتکه اسایش ما بست ما	چون خط بر گلینز کندن فارغ
دانه ابله سینه است از تر دست ما	سینه زار بست ز ما دامی صوفی
خط چمان بود من سینه مستی ما	می بر سیم به بر من نشانی داریم

تا توان کرده عشقم بر نی سوت
که خنک کرد گرافی بسک دست ما

چیز ز کویه رم ابو عبا را	برو حینت است بسک دل خاک را
چشمش چون شکوفه بادام با	رحلت نموده ایم ز لنگان بسوی

در ابود ز لعل نور نی شکفته کی	از خنده گلست نسیم بهار ما
حاک باد رفته ان شوخ جلوه ایم	کرد و بری برشته هوا از عبا را
جسیده اند چون کل رعنا بیکدیگر	از شده حنجره تو خزان و بهار ما
از جوی تیغ کلین ما اب میجو رد	روید سر بریده کل از شاحار ما
دستی با توانی ما نیست جسم را	حجر بروی برقی کشد پیش جار ما
روشن اند بروی تو چشم سفید ما	ای روی ما سیاه تر از روزگار ما
ایند دارش اهد آرام نسیم	سحاب میبکد ز دل بیقرار ما
جا ز سایه چشم تو مستانه داریم	چو شد شراب از رک سنگ آزار ما
نگداشت بخت تیره که ز یکین کنینج	دلغ از سیه بهار بود دلال زار ما
خون جویان بر تربیت ما جوش نزن	بال برست رشته شمع فرار ما

سوت کف فی علم نر زبان تو
سینه است از تم غزل ابدار ما

ببال شکستن پرو تیر ما	بود کردش رنگ ز یکیر ما
بهم شور محزون و ما تو امست	دو مهر است بادام ز نجیر ما
ز دامان ما خون بلبل جلد	ز موج گلست اب شمشیر ما
چشمیم تیانیم از خود جواب	توان کرد از سر من تغییر ما
بود عاک ما شتر بند حصیر	نیستمان بود بند ریشیر ما

بهار حیا ایم سوت و کر